

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم وپر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۴

گذری در گلستانِ غزل

از عرصه کم و بیش یک و نیم سال است، که نویسنده مبتکر و نوآور، ناهید جان "غزل"، با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" همکاری میکند. در تمام همین مدت، هر روز و بلاناغه پارچه ای یا پارچه هائی، خواه منثور و یا منظوم، و بالاخر مگر منثور، از ایشان صفحات پورتال را زیب و زینت و رونق میدهند.

ناهید جان را "نویسنده مبتکر و نوآور" خواندم، چون او در نوشتن پارچه های ادبی، کاملاً سبک و بلکه مکتب نوی را باز کرده است، که میتوان و بایدش "مکتب غزل" خواند. نویسنده در هیچ پارچه ای سخن را سراسر است و مستقیم نمیپرورد، بلکه آن را از خم و پیچ و بلکه خمها و پیچهای تخیلات و تخیلات و نازکخیالیهای شاعرانه میگذراند. نویسنده در ارائه مطالب خود، از بسا صنایع لفظی، ولی بیشتر از مجاز و استعاره و تشبیه، کار میگیرد و آثار ادبی خود را رنگ و رُوحه و رایحه و عطر شاعرانه میزند. وقتی به باغستان و گلستان ادبی "غزل" پای مینهیم، با طیفی بیکران از پارچه های متنوع، که همه حکم و صبغت و هیئت گلهای رنگارنگ شاعرانه و رومنیک را دارند، برمیخوریم.

در نظر خواننده ای که موشگافی را فراموش کرده یا در خانه گذاشته است، پارچه های غزل، همه یکرنگ و یکنواخت و تکلحن اند، مگر اگر با دیده عمیقتر به سراغ این پارچه ها برویم و عینک ذره بینی و میکروسکوپیک "شاعرانه فکر کردن" و باصطلاح فیشنی جدید "شاعرانگی" را بپوشیم، فرقاها و تنوعات و تلونات فراوان لفظی و ادبی را درین طیف مشاهده میکنیم؛ فرقاها، تنوعات و تلونات که باید از خلال گوشه گوشه و بلکه ذره ذره این پارچه ها کشف گردند. بناءً

ارزیابی سطحی و سرسری این پارچه ها را باید از سر بدر کرد و از سطح به عمق سخن رفت، تا به کنه باریکیها و لطافتها و ظرافتهای ادبی ناهیدی رسید!!!

من که بر حسب وظیفه در پورتال، گوشه ای از کارهای ادبی این صفحه را به عهده گرفته ام، هر روز و بدون وقفه و سکنه پارچه های ناهید جان را مرور میکنم؛ ولی نه تنها مرور، بلکه مرور اندر مرور میکنم، تا کار ویرایش ادبی، بی خدشه و بدون غل و غش بهم رسد. ازین رو تمام پارچه هائی که از ناهید جان غزل در پورتال رؤیت یافته اند، بدون استثناء از نظر این درویش گذشته و با دست و اشوریهای درویشانه اش سر و کار داشته اند. هر پارچه را لااقل دو بار و بعضاً سه و حتی چار بار میخوانم و بعد از ایتقان کامل، آن را برای نشر آماده میسازم. پس اگر ادعاء کنم، که به کنه باریکیها و لطایف و ظرافتهای ادبی این آثار رسیده ام، سخنی به گزاف نگفته ام. من شخصاً درین باغ ادبی، که اوقیانوسی از گلها را در آن میتوان یافت، هزاران لطافت و ظرافت و باریکی را موج موج مشاهده میکنم.

اگر گلهای عین نوع، مثلاً گل گلاب را مد نظر بگیریم، همه اش در ظاهر یکنوع و متحدالشکل و یکنواخت به دیده میخورند، اما اگر ساخت و رنگ هر گل و هر برگ گل و هر رگ برگ گل را دقیقاً مد نظر بگیریم، متوجه میشویم، که:

هر گل و هر گلبرگ و حتی هر رگ گل، خصوصیت و شخصیت خاص خود را دارد!!!

پارچه های ادبی ناهید جان غزل هم در عین سلک باید در نظر گرفته شده و با عینک تفاوتین، فرقنگر و ذره نما ارزیابی و سنجش گردند؛ آن وقت است که ارزیابی این پارچه ها را دقیق، منصفانه و به اصطلاح عوام کابلی "حقانه" میتوان خواند.

شاید ایراد بگیرند، که پارچه های ادبی غزل، پیام ندارند. مراد احتمالاً این باشد که این پارچه ها باید پیام سیاسی و اجتماعی را انتقال دهند. من ولی بدین عقیده ام، که به فرموده مولوی:

"آفتاب آمد دلیل آفتاب"

پیام این پارچه ها میتواند رساندن ادب تخیل و تخییل و لطیفگویی و ظرافتپردازی کلام در مسیر و عرصه احساسات بشری؛ مثلاً احساسات عاشقانه باشد. البته اگر این پارچه ها با حفظ مسیر اصلی و خصلت کلی خود، مفاهیم اجتماعی و سیاسی را هم در خود هضم کنند، ازین چه بهتر!!! من شخصاً از خواندن پارچه های ناهید جان غزل بی اندازه لذت میبرم، و اگر هر خواننده ازین پارچه ها چنین لذتی را برده بتواند، ناهید جان موفق به رساندن پیام و رسالت خود گردیده است!!!

در مکتب ادبی غزل، مگر تمام گلها از روحیه غم و اندوه و آه و ناله متأثرند. درین مکتب از جوش و خروش خوشی و شادمانی اثری نمیتوان یافت. گرچه شاید بتوان به نویسنده توصیه

کرد، که بعضاً پارچه های شاد و فرحتزا و پر سُور و سرور هم بنویسد. من مگر بدین عقیده ام، که ناهید مکتب خود را همین طور با خشت و گل اندوه و غم و آه؛ و از خشت و گل آه و نوحه و ناله و زاری و اندوه و غم ساخته است. این مکتب خاص خود اوست و آن را همان قسمی که هست و همان قسمی که واجدش هست کرده است، باید پذیرفت. شاید عدول از این سبک گفتار اصلاً به ساختمان این مکتب صدمه بزند و آن را از حالت طبیعی و کنه و کیان ادبیش خارج گرداند؛ ازین رو بگذاریم که مکتب غزل، مکتب غزل باشد، ولو که سنگ و گل و خشت و خاک و ذره ذره اش از معدن و کان غم و اندوه و آه و ناله تراشیده شده باشند. سنگ تهادب این مکتب همین قسم گذاشته شده است، و عدول از آن، ساختمان و حتی مصلحت کلی این مکتب را دگرگون میگرداند. بگذار مکتب ناهید، مکتب ناهید باشد؛

مکتب "ناهید جان غزل"!!!

تازه ترین پارچه ناهید جان را بدرقه این نوشته میسازم:

جلوه گاهِ راستین

امشب از پشتِ شیشه های غبار آلود چشمانم تصویرهای کدر و پیچیده ای جلوه میکنند، که ردّ گامهای ترا در خود جلوه میدهند. نجوای برگها همراه با دلگیری و وسواس، رنگ ساده زندگانیم را به کشمکش و غوغای تحمل ناپذیر میکشاند.

ای نامهربان؛

آسوده ام بگذار!!!

روزگاری ست نام تابناک عشق را در زمین قلبم مدفون ساخته ام و هوای فرحزای هیچ باغستان شادی مرا به خویش نمیکشاند.

از جوار کلبه ام گذر مکن، تا سایه منهدم قامتت باز جلوه گاه راستینی برای ویرانگری خانه آرامشم نباشد.

بگذار روح آزاده ام در فراخنای سپهر پرتوافشان پارسائی گردد؛

و من نام ترا در لوح زرنگار ذهنم جاودانه حک کنم!!!

(ناهید "غزل" غنی زاده - ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۴)